

دکتر علی اصغر حریری

بقیه از شماره قبل

## کار نابکاران

اینک چند مثال : « فراش پست نامه‌ی آن دوست عزیز که مدتی است از من دور افتاده است را بدست من داد. » ، « اومحبت قدیمی خود را با در نظر گرفتن قوم و خیشی (کذا بجای خویشی) را اظهار می نمود. » « و آنرا تازگی بی در شعر می ینگاشتند. پروردگار جهان (الذی علم الادم اسماء) گواه است و آگاه که مرا در نگارش این مقاله تحقیر و توهین کسی منظور نیست. قصدی جز یادآوری ندارم. بعضی از این لغزش‌ها در نوشته‌های کسانی نیز ملاحظه میشود که من بر فضیلت و استادی ایشان اعتراف دارم تا چه رسد بر آنان که یا بتازگی قدم به انشا گذاشته اند یا تنها هوس نویسندگی بدماغشان افتاده ولی غیرت آموختن و تحمل دود چراغ خوردن ندارند. در ایران هر کس که اندکی سواد خواندن و نوشتن دارد خود را عالم و نویسنده می - پندارد برای آنکه در آنجا سواد در دسترس همه نیست. در مملکت فرانسه که پنجاه میلیون نفوس آن همگی سواد دارند بیش از صد نفر نویسنده معتبر پیدا نمی شود. چه در چنین مملکتی سواد داشتن چیزی عادی است مانند راه رفتن و خوردن و خوابیدن و هر کسی بدنبال کاری میرود که به آن استعداد دارد و نویسندگی از دست هر کسی بر نیاید !

برای نوشتن هر چیزی شرط اول داشتن موضوعی است. شرط دوم قدرت ادای آن موضوع و ساده ترین طریق قهر یختن مقصود است در قالب کلمات و جمل ، اینجاست که اختلاف سبک‌ها و شیوه‌ها بمیان می آید و قریحه و استعداد طبیعی دست بکار میزند. اهل لسان را در حقیقت نیازی بمراعات قواعد صرف و نحو نیست. چه زبان درست

همان است که مردم در آن زبان بایکدیگر سخن میگویند و اگر در نگارش خود همان جمله‌ها را بقلم بیاورد که در تکلم بکار می‌برد هر آینه از خطای صرفی و نحوی برکنار خواهد ماند. ولی درد اینجاست که کسی که در هنگام تکلم بحدی یکه تاز است که مجال سخن بهیچکس نمیدهد. همینکه قلم در دست میگیرد در گل فرو می‌ماند. زیرا که بدنبال جمله بندی میرود و زور میزند و سرانجام جمله‌هایی مییابد که سرتاسر مشحون از غلط است و جز فارسی بهر چیزی شبیه است.

مراد من تصدیق و تشویق تازه کارانی نیست که در این اواخر کلمات و اصطلاحات ساییده طهران را در نوشته‌های خود بکار می‌برند که این شیوه بسیار مذموم است و در ادبیات فارسی هرگز جائی برای خود باز نخواهد کرد. در کلیه زبانها کمابیش تفاوتی، بین زبان تکلم و زبان کتابت وجود دارد. مقصود من از نوشتن مانند تکلم از لحاظ دستوری است نه لفظی. در نگارش کلمات را باید بدآنسان نوشت که در کتب فرهنگ ثبت شده تا هر فارسی‌زبان و هر فارسی‌دان بتواند آنرا بخواند و معنیش را دریابد. اگر طهرانیان بجای «میگویم» «مگم یا موگوم» بنویسند شاید خواننده بلخی هم از خواندن آن عاجز بماند و هم از فهم معنی آن. بلائی دیگر که دامنگیر زبان فارسی شده ترجمه کتب و مقالات اروپائی است بدست مترجمان نابکار و کم سواد که نه فارسی را خوب میدانند و نه آن زبان اروپائی را که کتاب یا مقاله در آن نوشته شده باشد.

ترجمه از زبانی بزبانی دیگر خود هنری است. مترجم راست که نه تنها در آن هر دو زبان سخت متبحر باشد بلکه چندین زبان دیگر نیز تاحدی بداند بویژه زبانهایی که با آن دو زبان کم‌وبیش قرابت دارند. لامحاله مختصری آشنائی بمنابع آن زبانها هم لزوم دارد. در ضمن مکالمه‌های بادوست فاضلم آقای مجتبی مینوی میگفتم فن مترجمی بسی دشوارتر از هنرنویسندگی است. گذشته از تبصر در هر دو زبان بنحوی

که ذکر شد مترجم باید در ادبیات و طرز مکالمه و ریزه کاریها و نکات باریک و ایهامات هردو زبان استاد باشد. بقدری که هردو را مانند زبان مادری بداند، ای بسا لغات که در ضمن اصطلاحات زبانی از مفهوم لغوی خود منحرف می شوند و اگر مترجم کم سواد درست معنی لغوی آن را در ترجمه بیاورد، جمله ای در می آید که نه تنها خواننده معنی آنرا نمی فهمد بلکه خود مترجم هم اگر توضیحی از او بخواهد معطل می ماند و یا معنی ترجمه او بکلی مخالف مقصود نویسنده اصل مقاله می شود، یاد دارم در زمانی که دانشجوی بودم یکی از هموطنان تازه وارد که زبان فرانسوی را بقدر کافی می دانست بدانشکده حقوق پاریس درآمده بود. روزی یکی از دانشجویان فرانسوی بر سر میزناهارخوری از شغل او پرسید و او جواب داد که دانشجویم. فرانسوی گفت: « *yem'en doutais* » چون کلمه « *doute* » بفرانسوی بمعنی شك است رفیق پنداشت که آن شخص در سخن او شك دارد و بیدرنگ ورقه دانشکده را در آورد تا گفته خود را ثابت بکند. توضیح دادم که مراد او شك در گفته تونیست معنی جمله مذکور برخلاف تصور تست می گوید: همچنین حدس می زدم چندی بر این بگذشت تا آنکه روزی دیگر هموطنی تازه وارد تر بر سر موضوعی طبیی با یکی از همکاران بحث می کرد. همکار فرانسوی به رای او نبود و گفت:

« *y'en doute fort* » و او در اثبات رأی خود بر اقامه دلیل پرداخت آن

دوست سابق الذکر که در آنجا حاضر بود به او گفت: « بحث بیجا مکن او هم میگوید که بعقیده تست! » گفتم باز اشتباه می کنی میگوید: « در این باب سخت شك دارم! » رفیق متحیر ماند و گفت: « برآستی من دیگر هیچ سر در نمی آورم! »

ملاحظه می کنید که اگر مترجمی غیر متبحر بترجمه این قبیل اصطلاحات دست یزند معنی لغوی را بجای معنی مجازی بکار می برد و معنی اصل جمله بکلی

مختل می شود!

هم اکنون ترجمه مقاله‌ای را می‌خواندم درباره بازی شطرنج که مترجم در ذکر محل و منبع و زبان اصل مقاله سکوت برگزیده است و حق این بود که پیش از تعمق و تأمل و رجوع بچندین منبع دیگر ساکت می‌ماند. نمی‌خواهم در اینجا انتقادی بر آن مقاله بنویسم که آن خود رساله‌ای خواهد بود ولی چند جمله از آن ذکر می‌کنم و یقین دارم که اگر نگارنده آن مقید بترجمه تحت اللفظ نبود فارسی را به از این می‌نوشت!

« صیصه از درستی هوش خود و شادمانی نزدیک بود پر درآورد. او آغاز به بیان حرکات گوناگون بازی برای پادشاه کرد و آن را چون خوی و حالت او که در روش و سبکی استوار ریخته بود، شرح داد. »

« فیلسوف یادشده این فرصت را غنیمت شمرد و ... »

« عقاید دانشمندان پیرامون جدا شدن معنی شطرنج و علت تحریف آن از واژه‌ی اصلیش. با یکدیگر اختلاف بزرگی دارد و ما مهمترین نظریه‌ها را که بیشتر نام‌آور است می‌آوریم. »

« در شاهنامه تنها چنین آمده است که: پادشاه هند پیکری همراه با بازی شطرنج به سوی خسرو انوشیروان فرستاد و از او دنیاز خواستار شد: ۱ - رمزها و راه حل‌های این بازی را با او بیاموزد ۲ - در غیر این صورت به پادشاه هند با جگزار باشد» از سیاق عبارات مترجم، اگر خطا نکنم، حدس می‌زنم که ترجمه از زبان انگلیسی شده باشد. ولی از املاء « صیصه » چنین بر می‌آید که متن یا به عربی بوده یا به « اردو ».

کاری به این ندارم که کلمات در جمله‌ها بجای خود نیامده‌اند. در جمله « او آغاز به بیان حرکات ... » خرده‌ای که می‌گیرم نخست آوردن ضمیر « او » ست عاده آوردن ضمیر در اول افعال مختص به زبان‌هایی است که در آنها هنگام صرف تغییری

در صورت فعل پیدا نمی‌شود و حال آنکه در فارسی و عربی و آن زبانهای اروپائی که مشتق از لاطینی هستند استعمال ضمیر جز در مواردی مخصوص لزوم ندارد چه در این زبانها ضمیر از صورت فعل معلوم میشود مثلاً در فارسی اگر بخواهیم فعل «گفتن» را صرف بکنیم هر یکی از متکلم و مخاطب و غایب هم در حال مفرد و هم در حال جمع بشکلی دیگر ادا می‌شود: سعدی گوید: ابریق رفیق را برداشت که بطهارت میرود. بغارت میرفت و نمیکوید: او بغارت میرفت. در زبان عربی که صیغهٔ تثنیه هم وجود دارد «انتما زهبتما» گفتن غلط است در زبانهای ایتالیائی و اسپانیائی (که در ایران به غلط اسپانیولی می‌نویسند چه این یاء هم در آخر اسپانیول مانند همان یا است در آخر قدیم و پر تقالی که مشتق از لاطینی هستند در صرف افعال ضمیر استعمال نمی‌شود. ولی زبان فرانسوی با آنکه جزء السنه لاطینی بشمار میرود چون با گرمی هم اختلاطی دارد در این مورد از اصل لاطینی خود انحراف پیدا کرده. اما در زبان انگلیسی که غالباً صیغه‌ها بلا تغییر می‌ماند از استعمال ضمیر گزیری نیست.

در جملهٔ دیگر مترجم «ما مهمترین نظریه‌ها را که بیشتر نام آور است می‌آوریم» کلمهٔ «نام آور» بیگمان بجای «مشهور» یا معروف استعمال شده در زبان فارسی صفت «نام آور یا نامور یا نام بردار» مخصوص اشخاص است و هرگز باشیاء اطلاق نمی‌شود. تصور نمی‌فرمائید که اصلاً اینجمله از اول تا آخر از شیوهٔ زبان فارسی برکنار است؟ مثلاً اگر بجای آن می‌نوشتند «ما مشهورترین نظریه‌ها را می‌آوریم» درست‌تر نمیشد؟ نیز در عنوان همین قسمت «اشتقاق معنی شطرنج» بسی معنی است و بایستی اشتقاق کلمه شطرنج نوشت.

«عقاید دانشمندان پیرامون جدا شدن معنی شطرنج و علت تحریف آن از واژهٔ اصلیش» این قسمت که آغاز جملهٔ سابق است در نادرستی پایه‌ای کم از تنمّه خود ندارد الا اینکه در آن از «واژه» و مهمان ناخواندهٔ «ی» پنا بر خدا می‌برم:

درباره این کلمه نوظهور « واژه » گفتمی بسیار دارم که در اینجا مجال ذکر آن نیست ولی پس از این بسروقت آن خواهیم آمد . گمان می‌کنم که این کلمه نامربوط « واژه » که گروهی از بیسوادان به معنی « کلمه » استعمال می‌کنند از جمله لغتهای مجعول گبرهای هندوستان باشد که باید در ردیف ابداعات دساتیر و چارچمن بشمار آید و امیدواریم که همت استادان لغت و ادب فارسی شر این « واژه » های غلط و بی‌معنی را از سر ما ایرانیان فارسی زبان باز دارد . پانزده یا شانزده سال پیش از این بود که در کتابخانه ملی پاریس بمطالعه یادداشتهای محرمانه دارمستر ( یکی از دانشمندان بزرگ دیپلماسی ) مشغول بودم . مشارالیه در بیان ملاقات خود با پسر مؤبدان مؤبد هندوستان مینویسد : پسر مؤبدان مؤبد گفت که این کتابهای دساتیر و چارچمن را پدرم بکومک و دستور یک نفر انگلیسی نوشته .

حال اگر استاد بزرگوار و ارجمند آقای پور داود و بیروانشان اینگونه کتابها را جزو شرایع زردشت پیغمبر می‌شمارند اختیار دارند و ما را برایشان بحثی نیست! لکم دینکم ولی دین .

درباره جمله دیگر مترجم : « ... در شاهنامه چنین آمده است که . . . »  
 نمیدانم چه باید گفت آیا ممکن است که شاه هند بازی شطرنج را که ساخته خودشان است برای خسرو و نوشیروان بفرستد و از او بخواهد که رمزاها و « راه حل های » ( بجای راههای حل ) این بازی را به او بیاموزد در حقیقت براوست که آنرا به انوشیروان بیاموزد و نه برعکس .

افسوس میخورم که شاهنامه را در دست ندارم و برای مراجعه ناچار باید به کتابخانه بروم که فرصت و وقت آن برایم میسر نیست ، چه همه اوقاتم بتربیت و تهیه معاش دخترشش ساله ام مصروف میشود . مال موروثیم را برادر بی انصاف برده و در آمدی جزئی هم که از وزارت معارف فرانسه داشتم در سایه خوشذاتی دوستان

«صادق و با وفا» قطع شده اما آنچه در این باب از محفوظات چهل سال پیش از شاهنامه بیاد دارم بقرار ذیل است .

( اگر اختلافی با متن شاهنامه ببینید مرا ببخشید چه این اشعار را از حافظه می نویسم و شاید درست مطابق اصل نیست )



چنین داد پیغام هندو ز رای	که تا چرخ باشد تو بادی بجای
کسی کو بدانش برد رنج بیش	بفرمای تا تخت شطرنج پیش
گذارد ز هر گونه رای آورد	که این نغز بازی بجای آورد
اگر نامداران ایران گروه	بیابند از این دانش ما ستوه
چو با دانش ما ندارند تاو	نخواهند از این بوم و بر باز و ساو
همان باز باید پذیرفت نیز	زدانش نکو تر نشد هیچ چیز



اگر مترجم زحمت مطالعه شاهنامه را بخود هموار کرده بود در می یافت که خسرو انوشیروان از رای هند خراج می خواست و او شطرنج را فرستاده بود که اگر کسی طریقه بازی آن را پیدا بکند، رای هند بیا جگزارى گردن خواهد گذاشت و گرنه براوست که با جگزار هند باشد .

گذشته از این مترجم در ترجمه بعضی لغات نیز دچار اشتباههائی شده که آن هم دلیل عدم احاطه اوست بر زبان و یا عیناً کلمات نگارنده مقاله را فارسی گردانیده که خود او نیز دارای اطلاعاتی کامل نبوده . خرده دیگر بر این جمله دارم و آن اینست که اگر شاهى خراج از شاهى دیگر بخواهد و شرایطى تحمیل بکند آنرا « نیاز » نمیتوان گفت . در این مورد باید کلمه ای بمعنی « اولتیماتوم » بکار برد ! چه نیاز دلیل ضعف است و ضعیف را بر قوی یاری تحکم و تحمیل و اولتیماتوم نباشد !

اولا نام شطرنج لغتی است هندی وجستن منابع دیگر اتلاف وقت است و بس این کلمه بزبان سنسکرت ( که جهال سانسکریت مینویسند ) در اصل چطرنگ است که بمعنی چهار گوشه باشد و چون در زبان عربی حرف چ به ش تبدیل میشود. بنابراین تازیان شطرنج نوشته اند ولی درست محقق نیست که این بازی در ممالک مغرب زمین بوسیله تازیان راه یافته باشد .

میتوان احتمال داد که آن در ایران « بازی شاهان » نامیده میشده و شاید هم بوسیله روسیان به اروپا راه یافته باشد . چنانکه روسیان وغالب مردم ممالک اروپا آنرا « شاخ » می نامند . چه حرف « ه یاح » در زبان روسی وجود ندارد و غالباً « خ » بجای آن میگذارند . بزبان فرانسوی آنرا « اشیک Echec » گویند که کلیه کتب لغت فرانسوی در شرح این کلمه مینویسند که از کلمه شاه فارسی گرفته شده . تنها نام اسپانیائی آن که « آخدرز Ajedrez » است ظاهراً از کلمه شطرنج عربی مأخوذ است و شاید بتوان پذیرفت که در آنجا بوسیله تازیان وارد شده باشد .

در معنی نامهای صورتها یا مهره های شطرنج نیز مترجم یا مؤلف یا هر دو بر خطا رفته اند . البته بازی شطرنج نماینده صف آرائی دو دشمن است در عرصه نبرد و مبارزه آنان بایکدیگر . در ردیف اول پیادگان ( یعنی پیاده نظام ) ایستاده اند و در پشت آنان عوامل دیگر جنک جای دارند که عبارتند از دواسب سوار و دو فیل و دورخ ( یا برج ) و شاه و وزیر .

در نام شاه اختلافی در میان ملل موجود نیست و هر قومی بزبان خود ترجمه شاه را بکار می برد ( حتی روسیان بلشویک هم که از بهترین شطرنجبازان جهانند هنوز آنرا مبدل بکلمه تاواریش نکرده اند ) .

اما سر تبدیل وزیر به « ملکه » هنوز بر نگارنده مجهول است چه این مهره در بازی شطرنج قویترین و کاری ترین عوامل است و از اینجاست که آنرا فرزند ( فرزین )



گویند که بمعنی مهتر و مهمتر است و اگر در اصطلاح شطرنجبازان ایران مبدل به وزیر شده، بموجب تحریف است. چنانکه تازیان و روسیان همان کلمه فرز را استعمال می کنند.

بهر حال سپردن کاری بدین دشواری و پرمشقتی برملکه (dame) رسم هیچ ملتی نیست مگر اینکه کلمه دام (dame) را مشتق از (domina) دو مینای لاطینی بدانیم که بمعنی زبردست و دراز دست و پر قدرت است.

اما رخ (قلعه) آن هم نماینده برجهای متحرك است که در جنگهای قدیم بکار برده میشد و کلیه ملل ترجمه آنرا استعمال میکنند تورم Turm به آلمانی و تور Tour بفرانسوی که هر دو بمعنی برج باشد. الا انگلیسیان که همان کلمه فارسی رخ را بصورت « روك Rock نگاهداشته اند و نیز همین کلمه رخ برای متحصن شدن شاه در قلعه اصطلاحی بین المللی گردیده.

برای اسب سوار بتقریب همه ملتها ترجمه آنرا استعمال میکنند کلمه شپرنگر Springer آلمانی که بمعنی جهنده است تقریباً همان معنی را میرساند و کلمه کوالیه Cavalier بفرانسوی که درست بمعنی اسب سوار است.

اما خطای مترجم یا نگارنده مقاله در توضیح فیل و پیاده کاملاً نمایان است. در بازی شطرنج فیل را بزبان فرانسوی « فو Fou » نامند و مترجم آنرا دیوانه ترجمه میکند غافل از اینکه این کلمه در فرانسوی غیر از دیوانه معنی شاطر نیز میدهد ولی در حقیقت کلمه « فو » بلغت فرانسوی تحریفی است از « فیل » اگر چه فرانسویان آنرا شاطر می پندارند و شاطران غلامان خاص بودند که هنگام سواری شاه در پیشاپیش او میرفتند (این رسم در ایران هم معمول بود) در ترجمه کلمه انگلیسی این مهره نیز مترجم اشتباهی از همین قبیل کرده و « بيشپ Bishop » را بمعنی اسقف آورده و حال آنکه بيشپ در انگلیسی غیر از اسقف معنی پیشرو نیز دارد درست مثل کلمه آلمانی آن « لویفر Laufer » که بمعنی دونده یا پیشرو است.

اما پیاده یا البیازق (بتازی) یا بیدق بر خلاف زعم مترجم بمعنی سنگها و مهره هانیست بلکه معنی درست آن همان است که امروز سر باز گویند و پیش از این تا بین میگفتند یعنی نظامی پیاده و بی رتبه و ساده و اصطلاح فرانسوی «Pion» و «باورن Bauern» آلمانی و «پونس Powns» انگلیسی نیز همه همین معنی را میرسانند. مادر هیچ فرهنگ فارسی ندیده ایم که پیاده بمعنی سنگ و مهره آمده باشد. فردوسی در بیان جنگ رستم با اشکبوس که رستم بی اسب بمیدان آمده بود در جواب طعنه اشکبوس از زبان رستم گوید «پیاده ندیدی که جنگ آورد - سر سرکشان زیر سنگ آورد» و مراد از پیاده نه سنگ است و نه مهره . رخس رستم بدلیل خستگی آماده سواری نبود و رستم که یلان دیگر را حریف اشکبوس ندید ناچار بی اسب یعنی پیاده بمیدان رفت. پس از آن نیز گوید: «پیاده مرا ز آن فرستاد طوس - که تا اسب بستانم از اشکبوس» اصطلاح فرزین نیز به پیاده ای اطلاق میشود که چون بردیف آخر دشمن میرسد منصبی میگیرد و باختیار راننده مبدل به وزیر (فرزین) میشود یا به اسب سوار یا فیل یا رخ. سعدی فصیحترین فارسی نگاران در این جمله شیوا و دلر با گوید: «پیاده عاج چون عرصه شطرنج بسر برد ، فرزین شود یعنی به از آن گردد که بود و پیادگان حاج بادیه را بسر بردند و بتر شدند» الحق بسیار ناگوار است که بر اثر انحطاط و ترقی معکوس در زمان ما جای دری نگاران فصیح را دری وری نگاران وقیح گرفته اند .

در بالا بمذاکره خودم با مجتبی مینوی اشاره کردم و آن استاد هم عرض بنده را تصدیق کرد که ترجمه بسی دشوار تر از تألیف است . وقتی هم با مرحوم استاد فاضل عباس اقبال آشتیانی در این باب مصاحبه داشتم آن مرحوم نقل قولی کرد که نمیدانم از مرحوم قزوینی بود یا از مرحوم فروغی بهر حال مفهوم آن این بود که اگر وقتی ترجمه مقاله ای یا کتابی را بفارسی بخوانم هیچ سردر نمی آورم و به آن اعتماد نمیتوانم داشت مگر اینکه اصل متن را بدست بیاورم و بخوانم آنهم بشرطیکه بزبان متن آشنا باشم (۱)

### نا تمام

۱ - هنگام نگارش این نامه یعنی دو سال پیش از این نام گوینده را فراموش کرده بودم اقبال هم دیگر زنده نبود که از او تحقیق بکنم اخیراً پس از خواندن مقاله جناب آقای جمالزاده معلوم شد که این سخن از مرحوم فروغی است .